

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۲)

پنج‌شنبه ۱۵-۰۴-۱۴۳۳؛ ۱۸-۱۲-۱۳۹۰؛ ۰۸-۰۳-۲۰۱۲

مقدمات

I.

1. برای فهم آراء و نظرات هر طایفه‌ای، شناخت میدان مبحث، از جمله اصطلاحات، و مبانی، و اصول موضوعه آنها، بلکه تا حدودی آگاهی از تاریخچه و شرایط اجتماعی و سیاسی آنها ضروری است. وگرنه، از ظن خود یار یا دار آنان می‌شویم. مولانا، دفتر دوم مثنوی:

هر کسی را سیرتی بنهادام	هر کسی را اصطلاحی داده‌ام
در حق او مدح و در حق تو ذم	در حق او شاهد و در حق تو سم
هندوان را اصطلاح هند مدح	سندیان را اصطلاح سند مدح

پس، در بخش نخست هر بار پاره‌ای از این گونه مباحث را طرح می‌کنیم و در بخش دیگر به شرح کلمات شیخ ابن عربی می‌پردازیم.

2. **فصوص الحکم و شرح‌های آن:** چنانچه برخی از پژوهش‌گران گفته‌اند، شیخ ابن عربی بنا به قولی دویست و هشتاد و نه، و بنا بر تخمینی دیگر بیش از پانصد اثر تألیف فرموده است. در این میان فصوص الحکم از برجستگی خاصی برخوردار است زیرا چنانچه شیخ در مقدمه آن کتاب تصریح می‌فرماید، تمام آن را در مبشره‌ای از رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- دریافت کرده است، و مأمور به رساندن آن به مردم شده است. و توضیح داده شد که این به هیچ وجه بدان معنا نیست که متن نوشتاری این کتاب کلام رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- باشد، و یا کشف و شهود شیخ تامّ و بدون نقص بوده باشد، و یا حتی او در فرقانی و کلامی گرداندن کشف عصمت از خطاء داشته باشد. با این اوصاف، عطایی است محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم- و کتابی است عظیم و شریف. علاوه بر این، متن کتاب نیز بسیار غنی و موجز و اشاری، و در بسیاری موارد رمزی است. برای همین، از همان ابتداء اهل معرفت اهتمام ورزیده‌اند به شرح آن. شیخ ابن عربی خود کتاب فصوص الحکم را تحت عنوان "نقش الفصوص" خلاصه کرده است. شاگرد و ربیب شیخ، صدر الدین محمد بن اسحاق بن یوسف بن علی قونوی (۶۰۷-۶۷۳) ملقب به شیخ کبیر است، در کتاب "الفکوک" خود زبده و برگزیده هر فصّی از کتاب فصوص را شرح می‌دهد، ولی تمام جملات و کلمات فصوص را شرح نمی‌فرماید، بلکه شاگردان او مؤید الدین جندی (ت ۷۰۰ هـ ق)، و عقیف الدین تلمسانی (۶۹۰-۶۱۰) از اولین کسانی هستند که فصوص الحکم را به تفصیل شرح کرده‌اند. جمع کثیر دیگری نیز بر فصوص الحکم شرح و تعلیقه نوشته‌اند، که نام برخی از آنها پیشتر ذکر شد.

3. **نقل بعضی از اقوال:** آیت‌الله سید علی قاضی طباطبایی وی را شیعه دانسته و گفته‌است: محیی‌الدین از کاملین است، و در "فتوحات" او شواهد و ادله‌ای فراوان است که او شیعه بوده است؛ و مطالبی که مناقض با اصول مسلمة اهل سنت است بسیار است کسی در معارف عرفانی بالاتر از او نیامده و نخواهد آمد.

استاد شهید مرتضی مطهری- رضوان الله تعالی علیه- چنین نوشته است: "علامه طباطبایی معتقدند که اصلاً در اسلام هیچ کس نتوانسته است يك سطر مانند محی الدین بیاورد" (مرتضی مطهری، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، چاپ نهم، ۱۳۸۴ ج ۹، ص ۱۹۴).

4. **موضوع عرفان:** بسیاری موضوع عرفان را "وجود مطلق" دانسته‌اند. و کوشیده‌اند برهان نظری بر آن اقامه کنند. پیش از پرداختن به این براهین، لازم است چند اصطلاح را که در این مباحث بسیار بکار گرفته می‌روند تعریف شوند.

5. **"وجود بشرط شی...":** گاه مفهوم "وجود" به معنی مصدری نسبی بکار برده می‌شود، که معقولات ثانوی است و ظرف تحققش عقل است. و گاه مراد از آن معنی حقیقی است، یعنی همان که مبدأ آثار و منشأ احکام است. اول "وجود نسبی" نامیده می‌شود، و دومی "وجود حقیقی"، که حقیقتی بسیط شخصی است. سپس "وجود حقیقی" را گاه "بشرط لا" لحاظ می‌کنند، که مراد سلب جمیع تعینات و نقصانات است از آن. و گاه "لا بشرط تعین" لحاظ می‌کنند، و گاه "بشرط تعین". گفته‌اند که "لا بشرط" جمع می‌شود با هزار شرط، و آن بر دو قسم باشد: قسمی و مقسمی .

وجود لا بشرط را نیز دو قسم کرده‌اند، "لابشرط قسمی" و "لابشرط مقسمی"، و در تعبیر "وجود مطلق"، مقصود از اطلاق (مطلق بودن) وجود، اطلاق لا بشرط مقسمی است، نه اینکه وجود مقید به اطلاق باشد، چه "إطلاق" نیز از حیث سعه و ضیق مراتبی دارد. پس، گاه "وجود مطلق" برای ذات اقدس حق تعالی به کار می‌رود از آن حیث که موجود است مطلق است و اسماء و اوصاف او تعینات او هستند. در این صورت، مقصود آن است که حقیقت خارج یک وجود مطلق است که **اطلاق لابشرط مقسمی** دارد و بقیه امور تعینات و مظاهر او می‌باشند. لذا، گفته‌اند که وجود مطلق موضوع علم عرفان است و آنچه در شریعت اسماء حسناى حق تعالی نامیده می‌شود محمولات قضایای عرفانی می‌باشند.

گاه نیز "وجود مطلق" به شکلی بکار برده می‌شود که اطلاق قید وجود است، که به آن "لابشروط قسمی" و یا "اطلاقی" گفته می‌شود، و مراد از آن، همان فیض منبسط است، که به تعبیر حضرت علی- علیه السلام- در خطبه اول در نهج البلاغه، "داخل فی الاشیاء لا بالممازجة و خارج عنها لا بالمباینه"، و از آن "وجه" و "فیض" نیز یاد می‌شود. مرحوم آشتیانی- رضوان الله تعالی علیه- در تعلیقه خود بر مشارق الدرّاری (ص ۱۲۲) در مورد "لا بشرط مقسمی" چنین فرموده است: چون اطلاق در این جا قید نمی‌باشد، بلکه مشعر است به نفی کلیه قیود از جمله قید اطلاق، لذا از این اطلاق و مرتبه در لسان متأخران از عرفای ایران تعبیر به وجود لا بشرط مقسمی شده است. ایشان در مقدمه خود بر "تمهید القواعد" ابن ترکه (ص ۱۲۵-۱۲۴) نیز چنین می‌فرمایند: اطلاق و سریان در وجود و هستی در مقام ظهور و فیض، قید وجود است و در ذات قید نیست، به همین لحاظ متأخران از متأهّان از وجود حق به "لا بشرط مقسمی"، و از فیض او به "لا بشرط قسمی" تعبیر فرموده‌اند. لذا، اصل حقیقت نه مطلق است و نه مقید، چون مقوم کل است، با مطلق، مطلق و با مقید، مقید است. و این اطلاق و تقیید، غیر از اطلاق و تقیید مصطلح در باب ماهیات است، و کیفیت ارتباط وجود منبسط با حق و خلق قابل ادراک نمی‌باشد و مجهول الکنه است، و با عناوین و مفاهیم به نحوی از انحا آن را ادراک می‌نمائیم و به تعبیر خاص از آن اسم می‌بریم، عنوان آن حقیقت معلوم و معنوی در غایت ابهام است و همین اندازه است که می‌فهمیم حقیقت فیض همان رحمت الهیه است که فرمود، و رحمتی وسعت کل شیء. و این رحمت از لحاظ استناد بحق و قوام آن به حق، واحد است و نفاد نپذیرد، "وَ اِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوها" (۱۶:۱۸ النحل).

6. **اثبات نظری "وجود مطلق":** استاد عارف، آیه الله جوادی آملی- مد ظله العالی- بر آنند آنچه عرفای پیش از صدر المتألهین در اثبات "وجود مطلق" گفته‌اند تام نیست و آنها نتوانستند "وجود مطلق" را به طور نظری اثبات کنند گرچه از روی کشف بدان پی برده بودند. ایشان در بخشی از دروس عرفان نظری خود چنین می‌فرمایند: در کتب فلسفی ۱۹ تقریر طبق تتبع مرحوم آشتیانی برای برهان صدیقین آمده است که همه آنها هم خالی از اشکال نیستند. در تقریر مرحوم آخوند که از اصالة الوجود و تشکیک وجود واجب اثبات می‌شد دو اشکال است: اول آنکه اثبات واجب اولین مسئله فلسفی قرار نگرفته بلکه بر پایه اصول دیگری چون اصالة وجود و تشکیک آن قرار دارد و متوقف بر اثبات آنها می‌باشد ولی اگر این اشکال در درجه ای از اهمیت قرار نگیرد به اشکال دوم می‌رسیم که چون استدلال بر تشکیک وجود مبتنی است بنابراین نتیجه‌اش هم در همان حد است نه بیشتر. از اینرو با این برهان حقیقه مطلقه و وجود مطلق که با آن تمام وجودات دیگر نفی می‌شود اثبات نمی‌گردد زیرا تشکیک وجود یعنی وجود یک حقیقتی است که دارای مراتبی است مرتبه عالی آن واجب و مراتب پائین ممکن هستند و هر دو مصداق وجود هستند؛ در حالیکه عرفان با اثبات حقیقه و هویت مطلقه هر وجود دیگری را نفی می‌کند. در عرفان حقیقت مطلقه وجود لا بشرط مقسمی است که هیچ تعینی حتی لا تعین را ندارد، بعنوان قید و مقام ذات، یعنی بشرط لا که مقام احدیت است و فیض منبسط و نفس رحمانی که تعین بشرط لای مقسمی و اطلاق است و وجودات خاصه که تعین بشرط شیء است همه اقسام و تعینات آن هستند نه حقیقت مطلقه موضوع عرفان... گفته شد از شش یا هفت برهانی که در جامع الاسرار مرحوم سید حیدر آملی نقل شد هیچ یک تام نبود و شارح تمهید هم اثبات اصل وجود را بعنوان یک حقیقت مطلقه به نیروی حدس فطن زکی واگذار نمود. تقریر مرحوم سیدنا الاستاد علامه طباطبائی بعنوان اصل اولی فلسفه و اولین مسئله از مسائل فلسفی و برای اثبات وحدت شخصی می‌توانست راه خوبی باشد ولی روش مرحوم آخوند بر پایه اصالت وجود و سپس تقسیمات اولی وجود به علت و معلول و سپس بازگرداندن مسئله علیت به تشان و علت و معلول به تشان و دوشان توانست وحدت شخصی را اثبات نماید. مهمترین اثر وحدت شخصی در مبدء و معاد ظاهر می‌شود. در مبدء وحدت موجود و ظل بودن سایرین و در معاد فنا و فنای بعد الفناء و بقاء بعد الفناء است. در عرفان، هستی در امر و نهی خلاصه می‌شود، امر یعنی انتشار کثرت از وحدت و ظهور وحدت در کثرت، و نهی یعنی انطواء و بازگشت کثرت به وحدت که اول مبدء است و دوم معاد. معاد با همان تشر و نهی الهی است که "اِنْ كَانَتْ اِلَّا صَيِّحَةً وَّاحِدَةً" [تنها يك فریاد بود و بس] است و با همین تشر بساط این نظام درهم پیچیده می‌شود "فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ" (۳۶:۲۹ یس) [و بناگاه همه] آنها سرد بر جای فسردهند].

7. **کشفی الهی و شرحی نظری:** امام خمینی- رضوان الله تعالی علیه- در تعلیقات خود بر فصوص الحکم اقوال آراء داود قیصری را در شرح آن بسیار نقد می‌فرماید. در ارتباط با لحاظهای فوق بر قیصری چنین ایراد می‌گیرند (شرح فصوص قیصری، حواشی امام، ص ۱۵۶-۱۵۵، ترجمه): قول او، "حقیقه الوجود..." (ص ۲۰، س ۱۷)، بدان که لحاظ حقیقت وجود "بشرط لا"، یا "لا بشرط شیء"، یا غیر این دو از اعتبارات وارد بر آن است، چنانچه ظاهر عبارت مصنف (قیصری) نیز همین است. اعتبار و أخذ و لحاظ و غیر آنها از أمثالشان از لواحق ماهیات و طبائع هستند، و راهی به حقیقت وجود ندارند. بلکه آنچه مصطلح نزد اهل الله است نیست مگر نتیجه مشاهداتشان و تجلیات وارد بر قلوبشان. و به عبارت دیگر، این اصطلاحات یا نقش تجلیات حق هستند بر اسماء و اعیان و اکوان، یا تجلیات او بر قلوب اهل الله و اصحاب قلوب و مشاهداتشان آن را می‌باشد. پس گفته می‌شود یا وجود

تجلی می‌کند با تجلی غیبی احدی، که در آن مستهلك است همه اَسْمَاء و صفات، و این تجلی با اسم مستأثر است و حرف هفتاد و سوم از اسم اعظم، و آن مقام بشرط لائی است، و در این مقام برای او اسمی است جز این که آن مستأثر در علم غیبش، و این تجلی همان تجلی غیبی احدی است با وجهه غیبی اقدس. و إما ذات، از آن حیث که ذات است، تجلی نمی‌نماید در آینه‌ای از آینه‌ها، و مشاهده نمی‌کند آن را سالکی از اهل الله، و مشاهدی از اصحاب قلوب و اولیاء، و آن غیب است، نه به معنای غیب احدی، بلکه نه اسمی دارد، و نه رسمی، و نه اشارتی بدان است، و نه أحد را طمعی بدان.

عنقا شکار کس نشود دام باز گیر

و یا تجلی می‌نماید با احدیت جمع جمیع حقائق اَسْمَاء و صفات، که آن مقام "اسم الله الأعظم"، ربّ انسان کامل است، و تجلی علمی به طریق کثرت اَسْمَائی جامعه جمیع کثرات اَسْمَائی، که مقام واحدیت. و بر این قیاس کن جمیع آنچه را یاد کرد در این مقام.

مرحوم سیّد جلال الدین آشتیانی- رضوان الله تعالی علیه- در شرح نظر امام خمینی- اعلی الله مقامه- چنین می‌فرماید: و بدان در صحت آنچه را استاد بارع محققانه بیان فرمود در این مقام هیچ شبهه‌ای نیست، و لکن بحث کننده در عرفان نظری بعد از آن که اقامه برهان می‌کند بر نفی تشکیک در مراتب، می‌گوید، یا جایز است که بگوید حقیقت وجود واحد است به وحدت شخصی، و این حقیقت تعین می‌یابد به تعینات واحدی و احدی، و تجلی می‌کند در مظاهر خلقی با اسم جامع کلی، و مظهر جامعش حقیقت محمدیه است، و جاری است در آن احکام لایشرطی و غیر آن از احکام. و لکن بین این دو اعتبار فرقی است عظیم، یعنی بین اعتبارات وجود و ماهیت، چه آن که ماهیت هر چه از قیود دورتر گردد، در ابهام او غل و از تعین و تشخیص دورتر می‌شود، ولی وجود، بما هو وجود، هر چه از قیود لازم تعین مبرّا و معرّا گردد، جهت اطلاق در او غالب شود. حقیقت منزّه از کافه قیود، از جمله قید اطلاق، منزّه از هر تعینی است که بر وجود قید وارد آورد. (ج)

II شرح فصوص الحکم

1. شرح خطبه کتاب:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ مُنْزَلِ الْحِكْمِ عَلَى قُلُوبِ الْكَلِمِ بِأَحَدِيَّةِ الطَّرِيقِ الْأَمِّ مِنَ الْمَقَامِ الْأَقْدَمِ وَ إِنِ اخْتَلَفَتِ النَّحْلُ وَالْمِلَلُ لِاخْتِلَافِ الْأُمَمِ. وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُدِّ الْأَهَمِّ، مِنْ خَزَائِنِ الْجُودِ وَالْكَرَمِ، وَ بِالْقَيْلِ الْأَقْوَمِ، مُحَمَّدٌ وَ عَلَى آلِهِ وَ سَلَّمَ.

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حمد از آن الله است، که نازل گرداننده است به تدریج حکمت‌ها را بر قلب‌های کلمه‌ها با احدیت راه نزدیک از مقام اقدم هر چند اختلاف داشته باشند نحل‌ها و ملت‌ها به خاطر اختلاف اُمّت‌ها، و درود خدا بر مُدِّ هَمّت‌ها از خزائن جود و کرم، و با گفتار اقوم، محمد و علی آله و سلم.)

(1) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: پیروی فرمود از قرآن کریم در افتتاح کلام خود. شیخ در فتوحات (ت، عثمان یحیی، جلد ۲، ص ۱۳۴-۱۳۳) در سرّ "بِسْمَلَهُ" چنین می‌فرماید:

[فاتحه فاتحه]

و "بِسْمِ اللَّهِ" فاتحه فاتحه است، و آن اولین آیه از آن است ... بنا بر آنچه پیشتر گفتیم که اَسْمَاءِ إلهی سبب وجود عالم هستند، و آنها مسلط می‌باشند بر آن و مؤثر، برای همین "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" نزد ما خبر ابتدایی مضمّر است، و آن ابتداء عالم و ظهورش است. گویی خدای تعالی می‌گوید ظهور عالم همان "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" است- یعنی، با اسم "الله الرحمن الرحيم" ظاهر شد عالم. و اختصاص "بِسْمَلَهُ" به سه اسم إلهی به خاطر آن که حقائق چنین می‌باشند. پس، "الله" اسم جامع همه اَسْمَاءِ است، و "الرحمن" صفت عام، او رحمن دنیا و آخرت است، که با آن (رحمت عامه)، الله رحم نموده است بر هر چیزی از عالم در دنیا.

در شرح و تفسیر "بِسْمَلَهُ" سخن بسیار گفته شده است، و ما به همین مقدار در اینجا بسنده می‌کنیم.

(2) الحمد لله: "مدح" و "حمد"، و "شکر" الفاظی هستند با معنایی نزدیک به هم، چنانچه الفاظ مقابل آنها، "ذم"، "لوم"، و "کفران" نیز معنایی قریب به یکدیگر دارند. حمد، در لغت، به معنی ستایش کمال، و زیبایی، و حسن است به قصد تعظیم و بزرگداشت.

اهل وحدت گفته‌اند که "الْحَمْدُ لِلَّهِ" اشارتی است به این که حامد و محمود "الله" است. حمد را اظهار کمال محمود خوانده‌اند و آن را سه نوع دانسته‌اند، قولی، فعلی، و حالی.

8. امام خمینی- رضوان الله تعالی علیه- در تعلیقه خود بر فصوص چنین می‌فرماید (شرح فصوص قیصری، حواشی امام، ص ۲۹۰، ترجمه):

[معنای حمد] قولی ظاهر است. و أما فعلی و حالی، چنانچه شارح فاضل (قیصری) گفته است نیست، چه انجام اعمال برای رضای خدا حمد نیست، بلکه حمد فعلی عبارت است از اظهار کمال محمود با عمل. پس، عبادات و خیرات بدان اعتبار که

إظهار کمال او و ثناء بر ذات و أسماء و صفات او می‌باشند حمد خدای تعالی می‌باشند، جز این که آنها مختلف می‌باشند در باب حمد و ثناء. پس، چه بسا عبادتی ثناء أسماء جمالی یا جلالی، و لطفی و قهری باشد، و ثناء الله به حسب مقام جامع و اسم اعظم او، مانند نماز که دارای مقام جامعیت است، و در آن است هر سه فناء. و برای همین، اختصاص یافت به عبادت در شب معراج، مقام قرب اُحمدی اُحمدی است، و اختصاص یافت به ثناء الله- تعالی- بودن بر خودش، چنانچه از جبرئیل- علیه السّلام- وارد شده است که به رسول الله- صلی الله علیه و آله- گفت، "پروردگارت نماز می‌گزارد [بر تو]". بنابراین، همه عبادات و خیرات به اعتبار إظهار محامد حمد می‌باشند، بلکه همه ملکات فاضله به اعتبار إظهار محامد الله حمد می‌باشند. و بر این، قیاس کن حمد حالی را، نه چنانچه شارح می‌گوید.

مرحوم آشتیانی -رحمه الله- در این ارتباط چنین می‌گوید:

می‌گویم: آنچه را امام عارف یاد فرمود به مؤاخذات لفظی شبیه‌تر است، چه جمیع أعمال مقرب بر می‌گردند به حمد خدای تعالی در مقام فرق به لسان العبد، و حقّ حامد است و عبد نیز حامد است. و در حدیث صحیح است که خدا از زبان عبدش می‌فرماید، "سمع الله لمن حمده". و او حامد است به لسان هر حامدی است، و از أسماء اوست "الحمید". (ج)

استاد عارف، حسن زاده آملی- در شرح فصوص خود (مد الهمم، ص ۴- ۲) چنین می‌فرماید:

حمد حالی: به حسب روح و قلب است.

در کوی ما شکسته دلی می‌خرند و بس بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است

به گونه‌ای که انسان خودش حمد بشود. وجودش دار الحمد باشد که از عالم عقول است.

انسان فرشته شود. با این حمد حالی که به حسب روح و عقل است. جان انسان به کمالات علمی و عملی متّصف شود. سرّ انسان متخلّق شود به اخلاق الهی تا کمالات برای نفسش ملکه شود و بماند. حقیقت او بشود حمد. به عدل و جود و رحمت و حکمت و دیگر اوصاف الهی متصف شود. ...

جان تو دار الحمد می‌شود، آن وقت اگر زبان با این دل مطابق باشد و آن زبان بگوید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ شیرین است. جناب کلینی در این باره بابی از زبان ائمه (ع) عنوان کرد که بگذارید ذکر را اول دل شما بگوید. سعی کنید جان شما از عالم ذکر و ملائکه شود. همان حمد حق تعالی است و باید حفظ مراتب شود.

حمد خالق به اقسام سه‌گانه‌اش

حمد قولی حق: آن است که خداوند خودش را در قرآن از زبان پیغمبر و از زبان دیگر انبیاء ستود. اینکه می‌فرماید: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الله لا إله إلا هو الْحَيُّ الْقَيُّومُ، اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ این را کی و به کی می‌گوید. آیه الکرسی و دیگر آیات از این قبیل را چه کسی می‌گوید. چه خوب است که انسان به همان زبان که خداوند خودش را ستود او را بستاید. حمد فعلی حق: اظهار کمالات جمالی و جلالی اوست که آنها را از غیب به شهادت و از باطن به ظاهر و از علم به عین آورد.

حمد حالی خدا: تجلیات اوست و ظهور نور ازلی‌اش. پس دار وجود يك پارچه دار الحمد است. زیرا دار وجود یا قول اوست یا فعل او یا تجلیات او. پس او حمد و حامد و محمود است و هر بنده که حامد است و هر مخلوق که محمود است و هر جا که حمدی مشاهده می‌شود درباره همه و همه باید گفت:

آن کس که زکوی آشناییست داند که متاع ما کجاییست

باز در این مقام حرف هست. گر چه به امهات آن اشارتی رفت ولی بعد از این مطالبی وابسته به آن پیش خواهد آمد.